
یک فنجان چای

کاترین منسفیلد

مترجم
نرگس انتخابی

www.ketab.ir



نشر ماه

تهران

۱۴۰۲

www.ketab.ir

Mansfield, Katherine

منسفیلد، کاترین، ۱۸۸۸-۱۹۲۳ م.

یک فنجان چای؛ کاترین منسفیلد؛ مترجم نرگس انتخایی.

تهران، نشر ماهی، ۱۳۹۵.

۱۹۲ ص.

ISBN 978-964-209-034-1

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.

کتاب حاضر گزیده‌ای از داستان‌های *Selected Stories* است.

داستان‌های انگلیسی - قرن ۲۰ م.

انتخایی، نرگس، ۱۳۳۹ - مترجم.

PZ۳/۱۳۹۴ ۷۷۸۵۳ م

۸۲۳/۹۱۲

شماره‌ی کتابخانه‌ی ملی: ۴۴۹۷۹۵۷

سرشناسه:

عنوان و پدیدآور:

مشخصات نشر:

مشخصات ظاهری:

شابک:

یادداشت:

یادداشت:

موضوع:

شناسه‌ی افزوده:

رده‌بندی کنگره:

رده‌بندی دیویی:

با سپاس از رضا رضایی

۱۴۸۳۳۱۹
۱۶۲، ۹، ۲۲

یک فنجان چای

کاترین مسیحی
ترکس انتخابی
مهدی نوری

نویسنده
مترجم
ویراستار

پاییز ۱۴۰۲
۷۰۰ نسخه
بهار ۱۳۹۷

چاپ سوم
تیراژ
چاپ اول

حسین سجادی
مصطفی حسینی
سپیده
آرمانسا
صنوبر
آرمانسا

مدیر هنری
ناظر چاپ
حروف‌نگار
لینوگرافی
چاپ جلد
چاپ متن و صحافی

شابک ۹۷۸-۹۶۴-۲۰۹-۰۳۴-۱
همه‌ی حقوق برای ناشر محفوظ است.



تهران، خیابان انقلاب، روبه‌روی سینما سپیده، شماره‌ی ۱۱۷۶، واحد ۴

تلفن و دورنگار: ۶۶۹۵۱۸۸۰

www.nashremahi.com

فهرست

۷	پیش‌گفتار مترجم
۱۷	فرا بر شنما خبر به عروسی می‌رود
۲۷	کودکی که خسته بود
۳۷	چگونه پرل باقی‌نزدیده شد
۴۳	باد می‌وزد
۵۱	خیارشور
۶۱	خورشید و ماه
۶۹	روان‌شناسی
۷۹	خدمتکار بانو
۸۵	درس آواز
۹۳	فرار
۱۰۱	در خلیج
۱۴۷	سم
۱۵۵	خانه‌ی عروسی
۱۶۵	مگس
۱۷۳	یک فنجان چای
۱۸۳	پس‌گفتار: این آدم‌ها که هستند؟

پیش‌گفتار مترجم

کاترین منسفیلد بزرگ‌ترین نماینده‌ی داستان کوتاه است که انگلستان تاکنون به جهان عرضه داشته... اگر او تنها ده سال پیش تر زنده می‌ماند، نامش در تاریخ ادبیات در کنار جورج الیوت و شارلوت برونته قرار می‌گرفت. به نقل از نیویورک تایمز بوک ریویو، ۱۸ فوریه‌ی ۱۹۲۳

کاترین منسفیلد یکی از برجسته‌ترین نویسندگان انگلیسی‌زبان و استاد داستان کوتاه است. با این‌که قالب داستان کوتاه در سال‌های آغازین سده‌ی بیستم اعتبار چندانی در سنت ادبی انگلیسی نداشت و نویسندگان هم‌عصر منسفیلد مانند جیمز جویس، ویرجینیا وولف و دی. ایچ. لاونس شهرت خود را مدیون رمان‌نویسی هستند، کاترین منسفیلد تنها نویسنده‌ی این دوران است که عمر کوتاه خود را صرف داستان کوتاه کرد و موجب تحول این نوع ادبی شد. او شگردهای بدیعی در داستان‌هایش به کار می‌برد: شروع بی‌مقدمه و ناگهانی داستان و پایان باز آن، بی‌آن‌که نتیجه‌گیری‌ای از داستان شده باشد؛ کم‌کردن اهمیت پیرنگ و پرداختن به جزئیات؛ تمرکز بر دنیای درونی شخصیت‌ها به جای حوادث بیرونی؛ و درآمیختن فضای داستان با احساسات، چنان‌که پس از خواندن داستان حال و هوای احساسی آن بیش از هر چیز دیگری در ذهن خواننده رسوب می‌کند.

کاترین منسفیلد در ۱۴ اکتبر ۱۸۸۸ در شهر ولینگتن، پایتخت نیوزیلند، به دنیا آمد. او سومین دختر پدر و مادری بود که سخت به دنبال داشتن فرزند پسر بودند. اسمش را کاتلین گذاشتند. اسم دومش منسفیلد بود، نام دوشیزگی مادر بزرگش. اجدادش عمدتاً بریتانیایی بودند، ولی اصل و نسب پدرش، هرولد بیچم، به اوگنوها (پروتستان‌های) فرانسوی می‌رسید. پدر و مادرش متولد استرالیا بودند و در کودکی به نیوزیلند مهاجرت کرده بودند. پدرش مردی

سخت‌کوش بود و زمانی که دخترش کاتلین (کاترین) به دنیا آمد، موفق و ثروتمند شده بود. بعدها رئیس هیئت‌مدیره‌ی بانک نیوزیلند شد و در سال ۱۹۲۳، به پاس خدمات شایان توجهش به مهاجرنشین نیوزیلند، لقب «سِر» گرفت. مادرش، آنی پرنل دایر، زنی زیبا و خوش‌پوش بود، اما نه بیهی جسمی شوهرش را داشت و نه شور و شوق او را در زندگی. وقتی برادر کاترین، لیزلی، به دنیا آمد، خانواده‌ی بیچم عملاً به دو بخش تقسیم شد. دو خواهر بزرگ‌تر، وِرا و شارلوت، گروه فرزندان ارشد را تشکیل دادند. خواهر کوچک‌تر، گوئدالین، در سه ماهگی از دنیا رفت و جین، که چهار سال کوچک‌تر از کاترین بود، به همراه لیزلی «کوچولوهای» خانواده بودند. کاترین، تک‌افتاده میان این دو گروه، دمدمی مزاج و زودرنج بار آمد.

تحصیلات رسمی کاترین منسفیلد در ۱۸۹۵ آغاز شد. علاقه‌اش به نویسندگی خیلی زود آشکار شد و در ۱۸۹۷ به خاطر قطعه‌ای به نام «سفر در دریا» برنده‌ی انشای انگلیسی مدرسه شد. از آن پس، احساساتش را در دفترهای خاطراتش ثبت کرد و تا پایان عمر به این کار ادامه داد. یکی از منابع مهم شناخت منسفیلد همین دفترهای خاطرات است.

در ۲۹ ژانویه ۱۹۰۳، خانواده‌ی بیچم راهی انگلستان شدند. کاترین و دو خواهر بزرگ‌ترش سه سال در لندن ماندند و در مدرسه‌ی دخترانه‌ی کوئینز کالج به تحصیل ادامه دادند. در زمان تحصیل، اسکار وایلد جایگاه ویژه‌ای نزد کاترین پیدا کرد. در همین مدرسه با دختر تنهایی به نام آیدا کانستنس پیکر — که او را با نام لیزلی مور یا ال.ام. هم می‌خواند — آشنا شد. آیدا پیکر دختر یک پزشک ارتش بریتانیا در آفریقای جنوبی بود و تا پایان عمر کاترین دوست و یار وفادار او باقی ماند. دخترهای خانواده‌ی بیچم در ۱۹۰۶ به نیوزیلند بازگشتند، اما کاترین دیگر علاقه‌ای به زندگی در آن‌جا نداشت. پس از سه سال زندگی در محیط پرهیاهو و پرهیجان لندن، تحمل محیط بسته‌ی ولینگتن سخت و خفقان‌آور بود. مادر بزرگ محبوبش هم در همین سال از دنیا رفت. در این زمان بود که او تصمیم گرفت نویسنده شود و در انواع ادبی گوناگون طبع آزمایی کرد. در اکتبر ۱۹۰۷، سه قطعه‌ی توصیفی از او به نام «شرح مختصر» در مجله‌ی *نیتو کامپنین* در ملبرن استرالیا

منتشر شد که اولین اثر منتشر شده‌ی او در بزرگسالی است. او برای نخستین بار نام خود را به صورت «کی. منسفیلد» ثبت کرد.

کاترین منسفیلد در ششم ژوئیه ۱۹۰۸، در نوزده سالگی، برای دومین بار راهی انگلستان شد و تا پایان عمر دیگر به نیوزیلند بازنگشت. چند هفته‌ای از اقامتش در لندن نگذشته بود که تنهایی و دلتنگی او را به طرف خانواده‌ی تراول کشاند که از نیوزیلند با آن‌ها آشنا بود و حالا ساکن لندن شده بودند. او عاشق پسرهای این خانواده شد، ولی نهایتاً در دوم مارس ۱۹۰۹ با جو باوِډن ازدواج کرد، معلم آوازی که چندان نمی‌شناختش. تنها شاهد این ازدواج آیدا بیکر بود. خبر ازدواج کاترین به ولینگتن رسید و خانواده را بهت‌زده کرد. مادرش به لندن رفت و او را با خود به شهر کوچکی در باواریای آلمان برد که به چشمه‌های آب معدنی‌اش معروف است. او پس از بازگشت به نیوزیلند هم نام کاترین را از فهرست وراثت و وصیت‌نامه‌اش حذف کرد. در اواخر ماه ژوئن، کاترین دچار خونریزی و سقط جنین شد. منسفیلد داستان «کودکی که خسته بود» را پس از سقط جنین نوشت، داستان تلخی که در این مجموعه آمده است.

کاترین در باواریا با گروهی از روشنفکران آلمانی آشنا شد، از جمله با ناقد ادبی و مترجمی به نام فلوریان سوپینوفسکی. او کسی بود که کاترین را با داستان‌های کوتاه آنتون چخوف – احتمالاً ترجمه‌های آلمانی آن – آشنا کرد. آشنایی با چخوف و فرهنگ روسی تأثیری ماندگار بر کاترین گذاشت، تا جایی که خود را به سبک روس‌ها «کاتیا» یا «کاتارینا» می‌خواند. از میان نویسندگان جهان، چخوف تنها نویسنده‌ای است که عمیقاً بر کاترین منسفیلد تأثیر گذاشت. چخوف در ۱۹۰۴ از بیماری سل درگذشت. در ۱۹۱۷ که کاترین منسفیلد به سل مبتلا شد، پیوند احساسی‌اش با چخوف عمق بیش‌تری یافت.

منسفیلد در ژانویه ۱۹۱۰ به لندن بازگشت و مدتی با همسر قانونی‌اش، جو باوِډن، زندگی کرد. از طریق او با آلفرد ریچارد آراژ آشنا شد. آراژ سردبیر هفته‌نامه‌ای سوسیالیستی به نام نیو ایج بود که از پرشورترین نشریات روشنفکری لندن به شمار می‌آمد. در فاصله‌ی یک سال و نیم پس از این ملاقات، دوازده داستان کاترین در نیو ایج چاپ شد. اولین مجموعه داستان کاترین منسفیلد، در یک پانسیون

آلمانی، در یازدهم دسامبر ۱۹۱۱ به چاپ رسید. این مجموعه شامل سیزده داستان بود و در کتاب حاضر داستان «فرا برشمن‌اخر به عروسی می‌رود» از این مجموعه انتخاب شده است. بنا به عقیده‌ی بسیاری از منتقدان، این داستان بهترین داستان مجموعه‌ی در یک پانسیون آلمانی است و تصویری واقع‌بینانه، هرچند هولناک، از زندگی مشترک ارائه می‌دهد. لحن داستان‌های این مجموعه طنزآمیز است و در آن‌ها آلمانی‌ها مردمانی دهاتی، زمخت، بی‌فرهنگ، متفرعن و نژادپرست نشان داده شده‌اند. به خاطر جوّ ضدآلمانی زمانه، استقبال خوانندگان از این مجموعه خوب بود، اما نه سال بعد کاترین منسفیلد حاضر به چاپ مجدد این داستان‌ها نشد. در دسامبر ۱۹۱۱، کمی پس از انتشار در یک پانسیون آلمانی، کاترین داستانی جنایی نوشت به نام «زن در فروشگاه» و آن را برای مجله‌ی تندرو جدیدی به نام ریتم فرستاد. جان میدلین ماری، سردبیر بیست و دو ساله‌ی این مجله و دانشجوی دانشگاه آکسفورد، چنان تحت تأثیر این داستان قرار گرفت که از دوست مشترکی خواست او را با کاترین منسفیلد آشنا کند. ماری شیفته‌ی کاترین شد و رابطه‌ی دوستانه‌ای میان آن‌ها شکل گرفت. کاترین خیلی زود ماری را قانع کرد که دانشگاه آکسفورد چیزی برای عرضه به او ندارد و ماری، به رغم مخالفت خانواده، دست از تحصیل در آکسفورد کشید. ظرف چند هفته، پایدارترین دوستی و عشق زندگی کاترین منسفیلد شکل گرفت و نهایتاً به ازدواج او با جان ماری انجامید. این آشنایی البته پیامدهایی هم داشت. آراژ از کاترین روی گرداند و دیگر آثارش را برای چاپ در نیو ایچ نپذیرفت. در عوض، کاترین دستیار ماری در مجله‌های ریتم و بلو دیوید شد و در سال‌های ۱۹۱۲ و ۱۹۱۳ برای این مجله‌ها داستان، شعر و نقد نوشت. مهم‌ترین تأثیری که انتشار این دو مجله در زندگی منسفیلد و ماری داشت آشنایی آن‌ها با دی. ایچ. لارنس و همسرش فریدا ویکلی بود. دوستی کاترین با لارنس تأثیر محسوسی بر داستان‌نویسی او نداشت، اما لارنس شخصیت کاترین منسفیلد را در دو داستان زنان عاشق و رنگین‌کمان تصویر کرده است.

در سیزدهم ژوئیه، کاترین منسفیلد و جان میدلین ماری به‌عنوان شاهد در مراسم ازدواج دی. ایچ. لارنس و فریدا ویکلی حاضر شدند. فریدا در این مراسم

حلقه‌ی ازدواج اولش را به کاترین داد و کاترین تا پایان عمر این حلقه را به دست داشت و با همین حلقه به خاک سپرده شد.

در نیمه‌شب چهارم اوت ۱۹۱۴، بریتانیا پا به جنگ جهانی اول گذاشت. چهار سال رنج و محرومیت آغاز شد و کاترین نیز، در کنار میلیون‌ها انسان دیگر، از آن بی‌نصیب نماند. فجایع جنگ زخم ماندگاری بر روح و روان او به جا گذاشت.

در اکتبر ۱۹۱۴، کاترین و ماری کلبه‌ای در نزدیکی خانه‌ی لارنس و فریدا اجاره کردند. در آن‌جا با سمیوئل کاتیلانسکی آشنا شدند و در ترجمه‌ی آثار نویسندگان روس به او کمک کردند. این فرصتی بود برای کاترین تا در آثار نویسندگان روس دقیق شود و شگردهای آن‌ها را، که سال‌ها بود راهکارهای جدیدی در داستان‌نویسی یافته بودند، فرا بگیرد. بی‌شک مهم‌ترین اثر این دوره از زندگی منسفیلد بخش اول داستان «صبر زرد» است که بعدها آن را بازبینی کرد و بلندترین داستانش «پرلود» را، که در مجموعه‌ی گاردن پارتی گنجانده شده، از روی آن نوشت. در همین زمان، برادرش لژی، پیش از انتقال به جبهه‌ی فرانسه، مدتی با کاترین زندگی کرد. آن دو ساعت‌های طولانی می‌نشستند و خاطرات کودکی‌شان را برای هم تعریف می‌کردند. وقتی لژی در ۱۹۱۵ در جنگ کشته شد، نگاه منسفیلد به زندگی و نویسندگی تغییر کرد و در دفتر خاطراتش نوشت:

از این پس تنها می‌خواهم درباره‌ی خاطرات دوران کودکی در سرزمین مادری‌ام بنویسم و به این ترتیب دین خود را به این سرزمین زیبا و به برادر از دست‌رفته‌ام ادا کنم.

در نوامبر ۱۹۱۶، کاترین منسفیلد با ویرجینیا وولف ملاقات کرد. وولف خیلی زود به توانایی بی‌نظیر کاترین در داستان‌نویسی پی برد، چنان‌که پس از مرگ او نوشت:

تمایلی به نوشتن ندارم، چون احساس می‌کنم رقیبی در کار نیست؛ کاترین نیست که این نوشته‌ها را بخواند.

در اواخر سال ۱۹۱۷، کاترین سرمای شدیدی خورد و سخت بیمار شد. پزشکان تشخیص دادند که او مدتی است به سل مبتلا شده است. در آن روزگار، سل بیماری لاعلاجی بود. پزشکان به کاترین توصیه کردند برای دوری از زمستان سرد

انگلستان به خارج از کشور برود. کاترین که با افسردگی شدیدی دست و پنجه نرم می‌کرد، راهی فرانسه شد و یکی از سیاه‌ترین داستان‌هایش به نام «من فرانسه حرف نمی‌زنم» را نوشت. در سال ۱۹۲۰، نقدی بر این داستان در آنتایوم به چاپ رسید که نویسنده‌ی آن را «اعجوبه‌ی داستان کوتاه» لقب داده بود. در این زمان، پزشکان به او توصیه کردند در آسایشگاهی بستری شود، اما او زندگی در آسایشگاه را مغل کار نویسندگی می‌دانست و حاضر به این کار نشد.

در اواخر آوریل، طلاق کاترین منسفیلد از جو باوِین نهایی شد و در سوم مه ۱۹۱۸ به عقد جان میدلین ماری در آمد. ازدواجشان در همان دفترخانه‌ای ثبت شد که چهار سال پیش لارنس و فریدا ویکلی در آن با هم ازدواج کرده بودند. اما حال کاترین مساعد نبود و جشن عروسی برگزار نشد. منسفیلد دست به کار ویرایش داستان‌های نویسنده‌کان روس شد و از مهم‌ترین آثاری که ویرایش کرد ترجمه‌ی نامه‌های چخوف بود. او در باره‌ی این نامه‌ها نوشت:

تا امروز، چخوف حرف آخر را زده و از آن مهم‌تر راه درست را نشان داده...
خدای بزرگ، اگر من روی صندلی آخر نشسته باشم، آ. چ. [آنتون چخوف]
استاد من است.

در یازدهم نوامبر ۱۹۱۸، جنگ جهانی اول به پایان رسید و کاترین و ماری هم در جشن و پایکوبی پایان آن شرکت کردند. در فوریه‌ی ۱۹۱۹، ماری سردبیر هفته‌نامه‌ی معتبر آنتایوم شد و از کاترین دعوت کرد برای این هفته‌نامه نقد رمان بنویسد. کاترین در بیست ماه بعد از آن بیش از صد نقد نوشت و شهرتی در این کار به هم زد. پس از مرگ کاترین، ماری این نقدها را در کتابی با عنوان رمان و رمان‌نویسان به چاپ رساند.

در اواسط ماه اوت، کاترین به شدت بیمار شد و در دفتر خاطراتش نوشت:
سرفه می‌کنم و سرفه می‌کنم. با هر نفسی که می‌کشم، صدای قُل قُل می‌آید.
احساس می‌کنم تمام قفسه‌ی سینه‌ام می‌جوشد. جرعه جرعه آب می‌خورم،
تف می‌کنم، آب می‌خورم، تف می‌کنم. احساس می‌کنم باید قلبم را بشکافم.
قفسه‌ی سینه‌ام را نمی‌توانم بازتر کنم؛ انگار سینه‌ام از کار افتاده. زندگی
یعنی... یک نفس دیگر. هیچ چیز دیگری اهمیت ندارد.